

ویتگنشتاین و رساله منطقی - فلسفی

کار شده در سایت رادیو زمانه، روز دوشنبه، مورخ: ۹۴/۳/۲۵

ویتگنشتاین نسخه دست نویس رساله منطقی- فلسفی (از این پس آنرا رساله خواهم خواند) را در ۱۹۱۸ به پایان رساند و نام آنرا به پیشنهاد مور انتخاب کرد. رساله برای اولین بار در ۱۹۲۱ با مقدمه برتراند راسل و به زبان آلمانی چاپ شد؛ اولین ترجمه آن به زبان انگلیسی در ۱۹۲۲ انتشار یافت و در ۱۹۲۹ ویتگنشتاین آنرا تحت عنوان رساله دکتری به دانشگاه کمبریج ارائه کرد. برتراند راسل در زندگی نامه خود می نویسد که فلسفه تحلیلی در قرن بیستم، تحت تاثیر سه جریان مهم بوده است: ویتگنشتاین متقدم، حلقه وین و آموزه های ویتگنشتاین متاخر. این امر بیانگر اهمیت رساله در میان کتابهای فلسفی جریان ساز فلسفی در قرن بیستم است. لودویگ جوان در رساله، احوالی پیامبر گونه دارد؛ ارجاع چندانی به آثار دیگر فیلسوفان نمی دهد و گویی که در بیان مطالب فلسفی برای خود رسالتی قائل است. می توان آراء و آموزه های ویتگنشتاین در رساله را دومین انقلاب فلسفی، پس از انقلاب کوپرنیکی کانت بحساب آورد؛ امروزه نیز با وجود گذشت بیش از نود سال از انتشار آن، همچنان شرح های مختلفی بر آن نوشته می شود.

رساله از سه جهت شبیه به نوشته های باروخ اسپینوزا، فیلسوف هلندی است:

۱. سبک نگارش آن شبیه به اخلاق اسپینوزاست. سبک و قالب اخلاق اسپینوزا، گزین نویسی^۱ و نوشتن در قالب فقرات و جملات قصار مانند است. رساله شامل هفت گزاره اصلی است که هر یک به بخش های مختلفی تقسیم می شوند و مانند یک درخت شاخه شاخه می شود؛ کتاب نظم هندسی دارد.

۲. عنوان کتاب ویتگنشتاین تداعی کننده نام یکی از کتابهای اسپینوزاست. نام کتاب اسپینوزا رساله الاهیاتی- سیاسی^۲ است که از نظر ظاهری و صوری، تداعی کننده رساله منطقی- فلسفی^۳ است.

۳. ویتگنشتاین مفهوم «از وجه ابدی»^۴ در رساله را از اسپینوزا وام کرده است.

آموزه محوری رساله

بر اساس یک نگاه کلان، موضوع این کتاب، سراغ گرفتن از نسبت میان زبان، واقعیت و معناداری است. به تعبیر دیگر، ویتگنشتاین در پی صورتبندی ویژگی های زبان معناداری است که از واقعیت خبر می دهد. سؤال از معناداری یا بی معنایی هر آنچه در قالب جملات درست ساخت بیان می شود، دغدغه ای مشترک در میان فیلسوفان نسل اول سنت فلسفه تحلیلی است که ویتگنشتاین نیز در عداد آنهاست. وی در مقدمه رساله، کتاب خود را اینگونه توصیف می کند:

«شاید این کتاب را فقط کسی بفهمد که خود پیش از این به اندیشه هایی که در آن بیان شده است رسیده باشد- یا دست کم به اندیشه هایی مشابه. پس این کتاب، کتاب درسی نیست. هدف این کتاب برآورده شده است اگر برای کسی که آنرا خوانده و فهمیده لذت بخش باشد. این کتاب به مسائل فلسفه می پردازد و به باور من، نشان می دهد که دلیل مطرح شدن این مسائل این است که منطقی زبان ما بد فهمیده شده است.»

1. aphorism

2. *Tractatus Theologico-Politicus*

3. *Tractatus Logico-Philosophicus*

4. *sub specie eterni*

ویتگنشتاین در رساله علت طرح مشکلات فلسفی و حل نشدن آنها را ابهام‌ها و رهنمی‌های زبان می‌داند و سوء فهمی که منطبق زبان بدان دچار است. آموزه اصلی کتاب را می‌توان در این فقره مقدمه رساله خلاصه کرد:

«آنچه اساساً می‌توان گفت، می‌توان به روشنی گفت، و از آنچه نمی‌توان درباره اش سخن گفت، باید به سکوت گذشت»^۱.
در پاراگراف سوم از مقدمه کتاب، ویتگنشتاین می‌نویسد:

«بنابر این، هدف کتاب عبارتست از مرز نهادن بر اندیشه، یا بلکه نه اندیشه، بلکه بیان اندیشه‌ها: برای اینکه بتوان برای اندیشه مرزی ترسیم کرد، باید دو سوی مرز اندیشیدنی باشد (یعنی باید بتوان درباره آنچه اندیشیدنی نیست، اندیشید). بنابر این، تنها در زبان است که می‌توان این مرز را ترسیم کرد، و آنچه در آن سوی مرز قرار می‌گیرد، مهمل است».

برای ترسیم مرزهای اندیشه، باید بتوان درباره آنچه اندیشیدنی نیست، اندیشید؛ امری که آشکارا نشدنی است. به همین دلیل است که به ترسیم مرزهای بیانی-زبانی اندیشه می‌پردازیم. می‌توان برای زبان مرز ترسیم کرد و به دو سوی مرزها اندیشید؛ آنچه در آن سوی مرزست؛ مهمل^۲ خواهد بود.

سه خوانش از رساله

سه خوانش از رساله در ادبیات وجود دارد:

۱. خوانش حلقه وین^۳

۲. خوانش استعلایی^۴

۳. خوانش درمانگرایانه^۵

در این میان، خوانش استعلایی، رایج‌ترین و مشهورترین خوانش از رساله است. در این سلسله مقالات، می‌کوشم مؤلفه‌های محوری رساله را بر اساس این قرائت تبیین کنم.

خوانش استعلایی

بر اساس این خوانش، پروژه ویتگنشتاین در رساله ادامه پروژه کانت است - که در پی ترسیم حدود و ثغور و چگونگی پیدایی معرفت ما به جهان پیرامون است. هر چند پروژه کانت یک تفاوت بنیادین با پروژه ویتگنشتاین دارد. پرسش بنیادین کانت، یک پرسش معرفت‌شناسانه است، در واقع او در پی بررسی مؤلفه‌ها، مبادی و مبانی غیر تجربی‌ای است که در تکون معرفت مدخلیت دارند. به تعبیر دیگر، موضوع تفکر فلسفی وی برشمردن شروط غیر تجربی ضروری برای تحقق تجربه و یا معرفت به جهان پیرامون است. کانت در پروژه فلسفی خود، چگونگی تکون اندیشه در عالم خارج و مؤلفه‌های قوام بخش معرفت را بررسی می‌کند.

۱. تمام فقرات رساله منطقی - فلسفی در این سلسله مقالات از کتاب زیر برگرفته شده است:

رساله منطقی - فلسفی، لودویگ ویتگنشتاین، ترجمه و شرح سروش دباغ، تهران، هرمس، ۱۳۹۳.

2. non-sense
3. Vienna Circle's reading
4. Transcendental reading
5. Therapeutic reading

اما به باور ویتگنشتاین، مسئله بنیادینی که در پروژه فلسفی کانت غایب است، پرداختن به ویژگی « قابل بیان بودن در زبان »^۱ اندیشه است. ما جهان پیرامون را از طریق اندیشه ها فهم می کنیم و اندیشه ها را از طریق بیان کردن؛ بنابر این، بحث و فحص فلسفی درباره اندیشه هایی علی الاصول ممکن است که صورت زبانی - بیانی پیدا کرده اند. بر این اساس، زبان یک ابژه فلسفی است و تنها، ابزار انتقال داده ها نیست؛ حال آنکه کانت زبان را تنها ابزاری برای انتقال اندیشه می دانست و مدخلیتی در تکون اندیشه برای آن قائل نبود و اندیشه را پلی میان ذهن و جهان خارج می دانست. بنابر رای ویتگنشتاین، تنها اندیشه های قابل فهم، اندیشه های بیان شدنی هستند. به عبارت دیگر، اندیشه همواره در زبان بروز و ظهور می یابد. بنابر این سخن گفتن از مرزهای زبان به معنای سخن گفتن از مرزهای اندیشه است؛ تنها در زبان است که می توان مرزهای اندیشه را نشان داد. به این ترتیب، پروژه معرفت شناسانه کانت در دستان ویتگنشتاین تبدیل به یک پروژه دلالت شناسانه شد. وی نیز همانند کانت می خواست حدود و ثغور اندیشه را مشخص کند؛ اما از نظر او دو سوی مرز اندیشه دست نیافتنی است. ویتگنشتاین احراز این مرز را از طریق زبان میسر می دانست؛ یعنی از طریق واکاوی اندیشه بیان شدنی، چرا که اندیشه بیان نشده ارزش بحث و فحص فلسفی ندارد. بدین ترتیب، تعیین مرزهای زبان، یعنی امکان تفکیک امور گفتنی^۲ از ناگفتنی^۳ به تعبیر دیگر، لازمه سخن ویتگنشتاین این است که هر جمله درست ساختی در زبان لزوما معنادار نیست؛ بلکه بر اساس نظریه مختار ما درباره معناداری است که می توان گزاره ها و جملات معنادار را از جملات و گزاره های بی معنا تفکیک کرد. اینچنین می توان مرزهای زبان را مشخص کرد، مشخص کردن مرزهای زبان هم عنان با معین کردن مرزهای اندیشه است.

برخی از شارحان ویتگنشتاین بر این باورند که وی بدین معنا پروژه کانتی را یک گام به پیش برده و با مشخص کردن مرزهای زبان، مرزهای اندیشه را معین کرده است. ابژه فلسفی در پروژه کانت «اندیشه» و در پروژه ویتگنشتاین، «زبان» است. رساله با پرداختن به مبادی و مبانی وجودشناسانه آغاز می شود. در مرحله بعد، ویتگنشتاین نظریه مختار خود درباره معناداری، یعنی «نظریه تصویری معنا»^۴ را بر اساس این مفروضات وجودشناسانه بنا می کند. خواهیم دید که واژه «تصویر» اینجا در معنای استعاره بکار رفته و به معنای «تصویر ذهنی» نیست.

مقومات نظریه تصویری معنا

درک صحیح «نظریه تصویری معنا» متوقف بر پذیرش سه تفکیک است:

۱. تفکیک میان شیئی^۵ و امر واقع^۶

۲. تفکیک میان معنا^۷ و مدلول^۸

۳. تفکیک میان وضعیت امور ممکن^۹ و وضعیت امور موجود^{۱۰}

-
1. expressible in the language
 2. sayable
 3. showable
 4. picture theory of meaning
 5. thing
 6. fact
 7. sense
 8. meaning
 9. possible states of affair
 10. existing state of affair

رساله اثری فلسفی در حوزه زبان است که به بحث های دلالت شناسانه درباره نسبت میان گزاره با مدلول آن در عالم خارج و شروط احراز معناداری می پردازد. ویتگنشتاین ابتدائاً از تلقی خود از ساختار جهان پیرامون می آغازد؛ سپس، بر مبنای آن، نظریه تصویری معنا را تقریر می کند؛ نظریه ای که ناظر به تناظر میان ساختار زبان و ساختار جهان خارج است. سویی وجودشناسانه رساله یکی از مهمترین تفاوت های ویتگنشتاین متقدم و متاخر است.

تفکیک میان شیئی و امر واقع

ویتگنشتاین در فقرات ابتدایی رساله، جهان را از منظر وجودشناسانه اینگونه ترسیم می کند:

۱. جهان عبارست از همه آنچه واقع است.

۱،۱ جهان تمامیت امور واقع است، نه تمامیت اشیاء.

۱،۱۱ جهان از طریق امور واقع معین می شود، و از طریق اینکه اینها همه امور واقع است.

۱،۱۲ چرا که تمامیت امور واقع است که تعیین می کند چه چیزی واقع است و نیز هر آنچه را که واقع نیست، تعیین می کند.

۱،۱۳ امور واقع در فضای منطقی جهان را تشکیل می دهند.

نگاه کل گرایانه^۱ به عالم، مؤلفه وجودشناختی رساله ویتگنشتاین است. به تعبیر دیگر، عالم خصلت رابطه ای^۲ دارد، یعنی کوچکترین واحد وجودشناختی عبارتست از نسبت های میان امور و نه یک جزء جدا و مستقل از سایر اجزاء. نگاه کل گرایانه به عالم در مقابل نگاه اتمیستیک^۳ قرار دارد که در وجود شناسی فیلسوفانی چون اسپینوزا و لایب نیتس دیده می شود. نگاه اتمیستیک بدین معناست که امور مختلف، به نحو مستقل از یکدیگر در عالم وجود دارند و می توان آنها را قطع نظر از امور دیگر مورد بحث و فحص فلسفی قرار داد. اما بر اساس نظریه مختار ویتگنشتاین در رساله، عالم متشکل از اشیاء نیست؛ بلکه متشکل از امور واقع است. به تعبیر دیگر، آنچه وجود دارد، عبارتست از نسبت میان اشیای مختلف. به نظر وی، شیء متفاوت از امر واقع است و در جهان خارج، اشیاء همیشه در مجموعه ای از نسب و روابط وجود دارند. بنابر این، آنچه در جهان خارج تحقق یافته، امر واقع است و نه شیء. البته ویتگنشتاین در رساله هیچ مثالی برای شیء زده است؛ شیء یک فرض است که با لحاظ کردن آن دچار مشکل تسلسل نمی شویم. به عنوان مثال، بر اساس نظریه ویتگنشتاین، کتاب یک شیء نیست؛ کتاب امر واقعی متشکل از مجموعه ای از نسب و روابط میان کاغذها، جلد، شیرازه، پشت جلد... است.

درک عالم به صورت رابطه ای در فضای رساله متأثر از مفهوم تابع^۴ است و نسب نامه فرگه ای دارد. این تاثیر را می توان در تفکیک میان امر واقع و شیء دید. به عبارت دیگر، نگاه کل گرایانه ویتگنشتاین متأثر از فرگه است. فرگه منطق جدید را با بهره برداری از مفهوم «تابع» در ریاضیات پی افکند. مفهوم «تابع» از ابداعات فرگه در منطق است. به باور وی، تنها با استفاده از مفهوم «تابع» است که می توان آنچه را در ریاضیات اتفاق می افتد، توضیح داد. اساس مفهوم تابع در ریاضیات مبتنی بر مفهوم رابطه است. تابع با ریاضیات ارتباط مستقیمی دارد؛ بدین معنا که تنها در صورت وجود رابطه می توان از تابع سخن گفت.

1. holistic
2. relational
3. atomistic
4. function

فرگه بعدها این مفهوم را در صورتبندی آموزه های فلسفی اش درباره زبان بکار برد و با استفاده از این خاصیت، منطق سه مؤلفه ای ارسطو را به منطق دو مؤلفه ای تحویل کرد. منطق ارسطو مبتنی بر سه مؤلفه موضوع، محمول و رابط است. اما در روایت فرگه، محمول و رابط در یکدیگر مندرج هستند، هر چند می توان در ساختار زبانی آن دو را از یکدیگر تفکیک کرد، اما این تفکیک در عالم خارج ممکن نیست. موضوع، همان شناسه یا متغیر مستقل و رابط نیز همان متغیر وابسته در تابع است. به عنوان مثال، گزاره «سقراط دانا است»، از سه مؤلفه «سقراط» در جایگاه «موضوع»، «دانا» در جایگاه «محمول» و «است» در جایگاه «رابط» تشکیل نشده؛ بلکه این گزاره از دو مؤلفه «سقراط» به مثابه متغیر مستقل و «دانا بودن» به مثابه متغیر وابسته تشکیل شده است. اینچنین فرگه مفهوم تابع را پی افکند و انقلابی در علم منطق پدید آورد. لودویگ جوان در تقریر مبانی رساله، آشکارا متأثر از این آموزه های فرگه ای است.